

موسی و بوت‌ه‌ی مشتعل

درس ۱: دست نامرئی خدا

دکتر آر. سی. اسپرول

امشب می‌خوایم مجموعه‌ای جدید از پیغام‌هایی رو شروع کنیم که ۱۰ جلسه هست و همگی بر اهمیت ملاقات موسی با خدا در بوت‌ه‌ی مشتعل در عهدعتیق تمرکز دارند. من معتقدم این قسمت، نقطه‌ی عطفه، نه تنها برای زندگی موسی، نه تنها برای تاریخ اسرائیل، بلکه برای تاریخ کل دنیا.

در چند درس اول می‌خوام کمی به دوره‌ی اولیه‌ی زندگی موسی بپردازم که به این ملاقات در بوت‌ه‌ی مشتعل منجر میشه. هشت پیغام آخر، بر الهیاتی تمرکز خواهد کرد که مکشوف میشه، یعنی شناخت خدا که در این رویداد خاص بر ما مکشوف میشه.

امشب از کتاب مقدس آموزشی نیو جنیوا می‌خونم و اگه این کتاب یا کتاب مقدس آموزشی ریفورمیشن رو دارید، در حاشیه‌ی جلد کتاب، لوگوی این کتاب مقدس رو خواهید دید که نماد نهضت اصلاحات پروتستان بود. نمادی که البته، بوت‌ه‌ی مشتعله.

پس بیایید امشب با نگاهی به بخش اول کتاب خروج در باب اول شروع کنیم. در آیه‌ی ۸ از باب ۱، جمله‌ای رو می‌خونیم که به نوعی تهدید آمیزه. شومه. این تصویر نگرانی عمیق و برجسته‌ای رو نشون میده که صحنه رو برای همه‌ی چیزهایی که در ادامه‌ی کتاب خروج میاد، آماده می‌کنه. آیه‌ی هشت اینطور میگه: "اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را شناخت."

حالا اگه با تاریخی که در کتاب پیدایش آشکار شد، آشنا باشید، بلافاصله سنگینی این اعلان رو احساس می‌کنید. چون کتاب پیدایش جایی تموم میشه که فرزندان اسرائیل دعوت شدند از کنعان که اونجا قحطی شدیدی شده بود، وارد مرزهای مصر بشن که یوسف به عنوان نخست وزیر خدمت می‌کرد.

و زمین جوشن به عنوان محل سکونت به این خانواده‌ی یهودی داده شد. در طول سال‌ها، جمعیت این گروه یهودی که درون مرزهای مصر زندگی می‌کردند، به طور تصاعدی افزایش یافت و بخش بزرگی از جمعیت مصر رو دربر گرفت. در روزهای اول، اونها از لطف فرعون که یوسف رو به مقام نخست وزیری ارتقا داده بود، لذت بردند. اما الان، همه‌ی اینها در گذشته مونده و یک فرعون جدید به قدرت رسیده. اینجا به ما گفته میشه که "یوسف را شناخت." و این نشون دهنده‌ی تغییری اساسی در رابطه‌ی بین بازدیدکنندگان یا مهاجران یهودی و کشور میزبان، یعنی مصر هست. و این پادشاه جدید به قومش گفت: "همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند." احتمالاً این اغراقه. اونها خیلی زیاد نبودند، بلکه به نظر او اینطور بود و اون از این رشد اسرائیلی‌ها در بینشون خیلی نگران بود.

پس میگه: "بیاید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبدا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما هم داستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند." پس گفتند: "باید با حکمت رفتار کنیم. باید مراقب باشیم. از یک طرف، نمی‌خوایم اونها برن، چون بردگان ما هستند که کل اقتصاد به اونها وابسته هست. اما در عین حال نمی‌خوایم تعدادشون زیاد بشه و خیلی قوی بشن، که اگه ملت دیگری به ما حمله کرد، اونها در شورش شرکت کنند و به دشمنان ما بپیوندند و ما رو نابود کنند. پس باید اونها رو اینجا نگه داریم، اما تا حد ممکن ضعیف نگهشون داریم."

پس حالا فرعون برنامه‌ای رو با این هدف شروع کرد و گوش کنید حکمت او شامل چی میشه. "پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند." اینجا نظرشون اینه که هرچه بارهاشون در طول دوران بردگی سنگین‌تر باشه، کمتر احتمال داره به سن پیری برسند، پس به طور خاص، طول عمر مردان عبرانی کوتاه‌تر میشه.

او در ادامه میگه: "و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رع‌مسیس را بنا کردند. لیکن چندان که بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند." پس کار فرعون و حکمتی که به کار برد، نتیجه‌ی متضادی به بار آورد. پس "از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند." دوباره اونها بار رو افزایش دادند. "جان‌های ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت‌سازی و هرگونه عمل صحرايي، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود."

حالا، رویداد بعدی برای تاریخ جهان اهمیت زیادی داره. شما شرایط فرعون و شرایطی رو که سعی می‌کنه کنترل کنه، می‌بینید. قبل از اینکه به مورد بعدی بپردازیم، می‌خوام این سؤال رو بیرسم، سؤالی که به راحتی در بین مسیحیان باعث ایجاد بحث میشه. به نظرتون در کل عهدعتیق، کی مهمترین شخص بود؟

می‌تونم کاندیداهای گوناگونی رو برای این مقام بشنوم. بعضی میگن: "آدم". بعضی حتی میگن: "حوا"، چون او مادر همه‌ی ماست. مردم قطعاً ابراهیم رو کاندیدا می‌کنند، چون او پدر ایمانداران هست، و خدا او رو از بت‌پرستی فراخوند و این عهد رو با او و نسل او بست. بعضی ممکنه داوود رو به عنوان نشانه‌ی پادشاهی که در ایام عهدجدید در شخص عیسی میاد، کاندیدا کنند.

همه‌ی این اشخاصی که گفتم، به نظرم، کاندیداهای برحق هستند. مثل اینه که بیرسیم: "بزرگترین بازیکن فوتبالی که تا حالا وجود داشته، کیه؟" شما می‌تونید تا ابد درباره‌ی این سؤالات بحث کنید. برای من، از لحاظ تاریخ نجات، به نظرم، مهمترین شخص در کل عهدعتیق، موسی هست. چرا؟ نه تنها به خاطر اینکه در خروج، قوم رو از اسارت آزاد کرد، که این یک رویداد مرکزی برای کل تاریخ بود، بلکه به خاطر اینکه واسط عهدقدیم بود، همونطور که عیسی واسط عهدجدیده.

و خدا از طریق او شریعت رو با دادن ده فرمان به اسرائیل داد. و من اینطور بهش فکر می‌کنم، اگه موسی نبود، فرار از اسارت نبود، خروج نبود، احتمالاً یهودیان، امروز در زمین باقی نمی‌موندند. چون بدون خروج و رهبری موسی، بردگان یهودی هرگز توسط خدا یک قوم رو تشکیل نمی‌دادند و هرگز قانون عهد رو که از طریق موسی ارائه شد، نداشتند.

شما نمی‌تونید علم حقوق در تمدن غربی رو مطالعه کنید، بدون دیدن تأثیر ده فرمان موسی بر قانون متاخر روم، قطعاً قانون بریتانیا و علم حقوق آمریکا. پس این مرد ارزش زیادی داره. و باب‌های اول کتاب خروج، برای ما یک مشیت فوق‌العاده رو مکشوف می‌کنه که بوسیله‌ی اون، خدا در حاکمیتش، موسی رو به دنیا داد.

حالا، ترس فرعون به حدی افزایش یافته که برنامه‌ی حکمت جدیدش، برای محافظت از نگرانش در مورد قدرت فزاینده‌ی این بردگان یهودی، این بود که نوزادهای پسر رو که متولد می‌شدند، نابود کنند. در یک تشابه تاریخی و رهایی مهم، حکمتی از فرعون صادر میشه که بی شباهت به برنامه‌ی هیروودیس در زمان عهدجدید برای قربانی کردن نوزادان نیست که می‌خواست مسیح نوزاد رو نابود کنه.

پس حالا، در این دوره از تاریخ، فرعون حکمی رو صادر می‌کنه که نوزادهای پسر یهودی رو نابود کنه. بگذارید چیزی که می‌گه را بخونیم: "پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگ‌ها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید». این صرفاً تصویب سقط جنین توسط دولت نیست، هرچند که این هم شرارت آمیزه. در این مورد، دولت فرمان نوزادکشی رو میده. دولت، پادشاه، به قابله‌های عبرانی دستور میده "اگه ببینید زنی زایمان می‌کنه و نوزادش پسره، وظیفه‌ی شما اینه که او رو بکشید. اگه دختره، می‌تونه زنده بمونه."

آیه‌ی ۱۷، "لکن" - یکی از کلمات موردعلاقه‌ی من در تاریخ کتاب مقدسی، "لکن" هست. چیزی در کنار حکم قدرتمندترین حاکم دنیا میاد، "لکن قابله‌ها..." به هر حال، مطمئنم اونها از قدرت فرعون ترسیده بودند. چطور می‌تونستند نترسند؟ این قدرتمندترین مرد دنیاست، اما کتاب مقدس می‌گه، "لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند."

آنها زنان خداترسی بودند که احترام بیشتری نسبت به خدا و ترس بیشتری از بی حرمتی به خدا داشتند تا بی حرمتی به فرعون. بدون این ترس در مشیت خدا، موسی، خروج و شریعت نبود. پس "لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند." این عمل ناطاعتی مدنی هست که برکت خدا رو دریافت می‌کنه. ما همیشه باید از مجری قانون مدنی اطاعت کنیم، مگر اینکه به ما فرمان بدن کاری کنیم که خدا منع کرده یا مانع از انجام کاری بشن که خدا فرمان داده.

و در این مورد، به اونها فرمان داده شد که نوزادان رو بکشند، که این بی حرمتی به شخصیت خدا و بر خلاف وجدان خودشون بود. پس اونها از فرعون ناطاعتی کردند. "آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند." فرعون از این موضوع مطلع شد و به این گوش کنید.

پس پادشاه مصر قابله‌ها رو صدا کرد و گفت: "چی کار می‌کنید؟ چرا این نوزادان رو نگه داشتید؟" چرا کاری رو که گفتم نکردید؟ پس قابله‌ها چه پاسخی دادند؟ اونها با دروغی عادلانه پاسخ دادند. ما این دروغ‌های عادلانه رو داریم. ما اخلاقیات کتاب مقدسی رو درک می‌کنیم که تقدسی برای حقیقت وجود داره و باید هر وقت که می‌تونیم، حقیقت رو اعلام کنیم. اما اصل اینه که همیشه حقیقت رو به کسی بگیم که شایسته‌ی حقیقته.

یعنی همیشه فراخونده شدیم که حقیقت رو بگیم، کل حقیقت رو، و چیزی غیر از حقیقت رو در رابطه با عدالت نگیم. اما اگه دشمن از مرزها تون عبور می‌کنه و می‌خواد بدونه گروه شما کجا اردو زده، مجبور نیستید این اطلاعات مخفی رو افشا کنید. اگر یک قاتل به خون‌های شما بیاد و بخواد بدونه فرزندتون کجاست و می‌دونید که قصد کشتن اون رو داره، خدا از شما نمی‌خواد بهش بگید: "آه، اون در اتاق خواب مخفی شده."

حالا، به هر حال، این یک فریب خدا پسندانه بود که برکت کامل خدا رو دریافت کرد. اونها به فرعون گفتند: "از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زور آورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زاینند." دوران زایمان این زنان طولانی نیست. می‌دونید، وقتی اونها آماده‌ی زایمان هستند، این یک دفعه اتفاق میفته. اونها قبل از رسیدن قابله‌ها زایمان می‌کنند.

بنابراین، به ما گفته میشه: "خدا با قابله‌ها احسان نمود." خدا به خاطر ناطاعتی شجاعانه و تن ندادن به برنامه‌ی فرعون، این زنان رو برکت داد. "قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید." نه فقط یهودیان، بلکه همه. من به هر شکلی که شده اونها رو گیر میندازم.

ما می‌خونیم: "و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکومنظر دید، وی را سه ماه نهران داشت." او نوزادش رو به دنیا آورد و می‌دونست اگه این پسریچه توسط قانون، سربازان فرعون پیدا بشه، نوزادش گشته میشه. پس او رو پنهان کرد. سه ماه او رو پنهان کرد.

شما یک نوزاد شش هفته‌ای رو به نوعی می‌تونید ساکت نگه دارید، اما وقتی ریه‌اش رشد می‌کنه، و سه ماهه میشه، همیشه گریه‌اش رو ساکت کرد. پس مردم متوجه میشن که نوزادی اینجا هست و نمی‌تونه مخفی بمونه. "و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده." او این وسیله‌ی کوچک رو ساخت. "طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت."

او نوزادش رو به خیرخواهی خدا، حاکمیت او و مشیت او سپرد. او می‌دونست: "من دیگه نمی‌تونم این نوزاد رو در امنیت نگه دارم. باید رهاش کنم. باید به دست خدای خودم بسپارم. خدای من از زندگیش محافظت خواهد کرد و از خشم فرعون نجاتش خواهد داد." پس این قایق کوچک رو ساخت. اون رو سرگردان در نیل نینداخت؛ اون رو در نیزارها گذاشت که بتونه مخفی بمونه.

او از خواهر بزرگتر نوزاد خواست که بره و تماشا کنه و ببینه کسی میاد، کسی نوزاد رو نجات میده. بعد در مشیت خدا، یک زن اومد که در رود حمام کنه. او به دنبال این نبود که یک نوزاد عبرانی رو به فرزندی بپذیره. او فقط به رود رفت که حمام کنه. و اون یه زن معمولی نبود؛ اون دختر فرعون بود.

می‌تونید تصور کنید چه وحشتی در دل خواهر موسی بود که دید دختر فرعون به نیزار نزدیک میشه، جایکه این تابوت کوچک با برادر کوچیکش مخفی شده بود؟ اوه، نه، او نزدیک و نزدیکتر میشه، و این دختر فرعونه. "کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد." این چیه؟ اون چیزی که اون طرفه چیه؟

"چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریبان بود." او این بسته رو که انتظار نداشت در نیزارها پیدا کنه، باز می‌کنه و یک نوزاد سه ماهه است. و نوزاد به دختر فرعون نگاه می‌کنه و گریه می‌کنه. بعد می‌خونیم: "دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» او نگفت: "این باید یکی از نوزادان عبرانی باشه. من این رو به پدرم گزارش میدم و می‌خوام سربازان بیان و کارهای لازم رو انجام بدن." نه، او دلش سوخت. او یک زن بود و غریزه‌ی طبیعی او این بود که وقتی نوزاد رو پیدا کرد و نوزاد گریه می‌کرد، دلش برای این نوزاد سوخت و او رو برداشت، نوزاد رو بغل کرد و سعی کرد نوزاد رو تسلی بده. او چیزی درباره‌ی ده فرمان یا خروج نمی‌دونه، اینکه او واسط عهدعتیق رو در آغوش گرفته.

او زنی هست که دلش برای این نوزاد سرگردان سوخته. "خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزد بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟» و دختر فرعون به او گفت: "برو". پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. و دختر فرعون به او گفت: "این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد."

این نوزاد رو بگیر و از طرف من از او مراقبت کن. من این نوزاد رو به فرزندی می‌گیرم و اگه به این نوزاد شیر بدی، مزد تو رو میدم. مزد میدی؟ این نوزاد منه. البته من به او شیر خواهم داد، اما او این حرف رو نزد. "طفل نمو کرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»

زندگی موسی اینطور شروع شد. ۸۰ سال از اون لحظه گذشت تا اینکه موسی با خدای زنده در بوتهی مشتعل، در بیابان مدیان ملاقات کرد.